

خردسالان

دوست

سال ششم

شماره ۳۳۹ ، شنبه

۱۳۸۸ تیرماه

۵۰۰ تومان



۱۶



لاک پشت

۱۸



بادبادک

۲۰



قصه‌ی حیوانات

۲۲



بازی

۲۴



کاردستی

۲۵



فرم اشتراک

۲۷



ترانه‌های ایمنی

۳



با من بیا ...

۴



جیکانه

۷



نقاشی

۸



فرشته‌ها

۱۰



مثل ماهی

۱۱



جدول

۱۲



شامپوی خروسی!

● مدیر مسئول: مهدی ارگانی

● سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمدحسین صلواتیان

● گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان

● لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج

● امور مشترکین: محمدرضا ملازاده

● نشانی: تهران- خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره ۸۶/نشر عروج

● تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۳ نمابر: ۶۶۷۱۲۲۱۱

پدر و مادر عزیز، مربی گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بردن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

بامنی بیا...

دوست من سلام.

من ذرت هستم. دانه‌هایم زرد و طلایی رنگ است، درست مثل کاکل نرمی که روی سرم دارم. به من بلال هم می‌گویند. اگر دانه‌های مرا در ظرف مخصوص بریزند و روی آتش بگذارند، دانه‌هایم پف می‌کنند و مثل شکوفه‌های سفید می‌شوند. دانه‌های من خیلی خوش مزه و مقوی هستند، اما یادت باشد وقتی ذرت یا بلال می‌خوری، آن را خوب بجوی، تا خدای نکرده، دل درد نگیری! حالا دست مرا بگیر و برای ورق زدن مجله، با من بیا...



جیکانہ

● محمد رضا یوسفی



یک جیک بود یک جیک نبود. غیر از جیک جیک، هیچ جیکی نبود. یک جیک جیکی بود، به اسم جیکو. یک روز جیکو، جیک جیک کنان به جا کا رفت و یک جیک جیک خوش جیکی دید به اسم جیکا. جیکو، جیک جیک کرد. جیکا هم جیک جیک کرد. بعد با هم جیک جیک جیک کردند. آن وقت جیکا به جیکو گفت: «جیک جیک جیک جیکی! جیک جوک جیکی! جیک جاک جیکی، جیک جوک جیکی!» جیکو هم به جیکا گفت: «جیک جوک جاک جیکی جاک، جیکلی جیک جیکان، جیکان جیکان جیک!»

آن وقت، جیکا جیک جیکی شد، جیکو جاک جوکی شد. این گفت، جیک، آن گفت، جاک. با هم گفتند: «جیک جوک جیکان ...» و چه جیک جیکی کردند. حالا هر روز،



جیکا پیش جیکو می آمد، یا جیکو پیش جیکا می رفت و تا شب جیک جیک جیک بود.
بعد یک روز، جشن جیک جیکان گرفتند و همه ی جیک جیکی ها را دعوت کردند و
بجیک و بجوک، بجاک و بجیک، بوجوک و بجیک، راه افتاد و آخرش، جیکو و جیکا،
به جیکانه رفتند.

یک جیک گذشت. دو جیک گذشت. ده جیک گذشت و جیک جیک ها گذشت و یک
جیک، جیکو یک تخم جیکولو، جیکاند. جیکا از جیکانه، پر زد و جیک جیک جیک،
آواز خواند و همه ی جیک جیکی ها را خبر کرد. آن وقت همه با هم آواز جیک جیکان
خواندند. این طوری: «جی جی جیک! جی جی جیک! جی جی جیکت جیکان جیک!



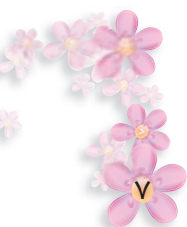


جی جی جیک! جی جی جیک، جی جی جیک.» بعد
جیکو، روی جیکولو نشست. جیکا هم رفت از جاکا و
جوکا دانه آورد و به جیکو داد. جیکو هم جیک جیک
می کرد و مراقب جیکولو بود.

یک جیک گذشت، دو جیک گذشت و بعد، یک
جیک جیکی جیکولو، به دنیا جیکان شد. همه ی جیک
جیکی ها آمدند. جیک و جیک و جیک کردند و آسمان
پر از جیک جیک شد.

بالا رفتم جیک بود. پایین آمدم، جیک بود. قصه ی ما
جی جیک بود!







فرشته‌ها

یک روز وقتی که داشتیم با آدم آهنی‌ام، بازی می‌کردم، دایی عباس و زن دایی و حسین به خانه‌ی ما آمدند. حسین تا چشمش به آدم آهنی افتاد، آن را برداشت تا بازی کند. من قوی‌تر از حسین هستم. آدم آهنی را از او گرفتم و گذاشتم توی کمد. حسین قدش از من کوتاه‌تر است. زورش هم کم‌تر است. برای همین هم نتوانست آدم آهنی را از من بگیرد، یا کمد را باز کند و آن را بردارد. گفتم: «این فسقلی می‌خواهد آدم آهنی من را بردارد!» مادرم گفت: «حسین مهمان تو است. بگذار کمی با آدم آهنی بازی کند.» گفتم: «اگر می‌تواند، آن را بردارد.» مادرم به حسین نگاه کرد و گفت: «می‌بینی که او خیلی کوچک است و قدش به کمد نمی‌رسد.» خندیدم و گفتم: «زورش هم خیلی کم است!» مادرم گفت: «حضرت علی (ع) فرموده‌اند؛ خداوند از همه قوی‌تر و از همه مهربان‌تر است. تو هم فراموش نکن هر چه قدر قوی‌تر و بزرگ‌تر از حسین باشی، همان قدر هم باید مهربان‌تر باشی. قوی بودن تو نباید باعث بشود که کوچک‌ترها را ناراحت یا اذیت کنی. این کار تو گناه است.» حسین با چشم‌های خیس مرا نگاه می‌کرد. کمد را باز کردم و آدم آهنی را به او دادم. حسین خندید و اشک‌هایش را پاک کرد. من می‌خواهم همیشه قوی و مهربان باشم.







مثل ماهی

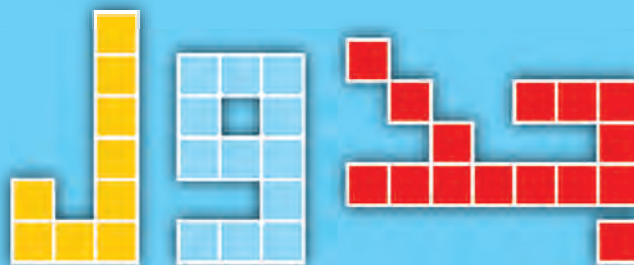
● افسانه شعبان تژاد

دوخته مادر براریم
یک لباس خوب و زیبا
رنگ زیبای لباسم
هست آبی، مثل دریا

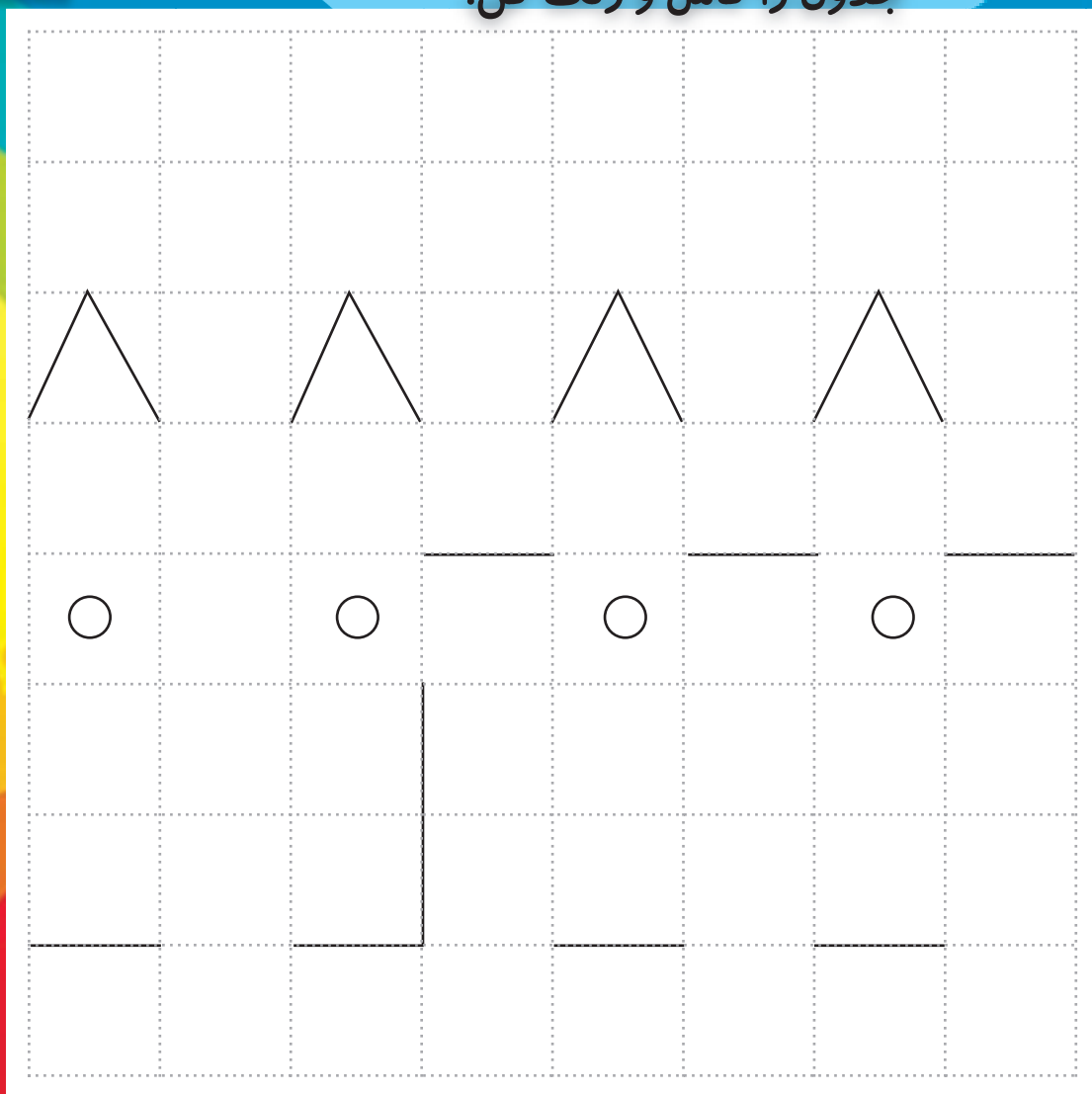
می روم من مثل ماهی
توی این دریای آبی
می زانم دستی به رویش
می خورم او پیچ و تاب

توی دریای لباسم
می کنم من شادمانی
دست در دستان مادر
می روم من میهمانی



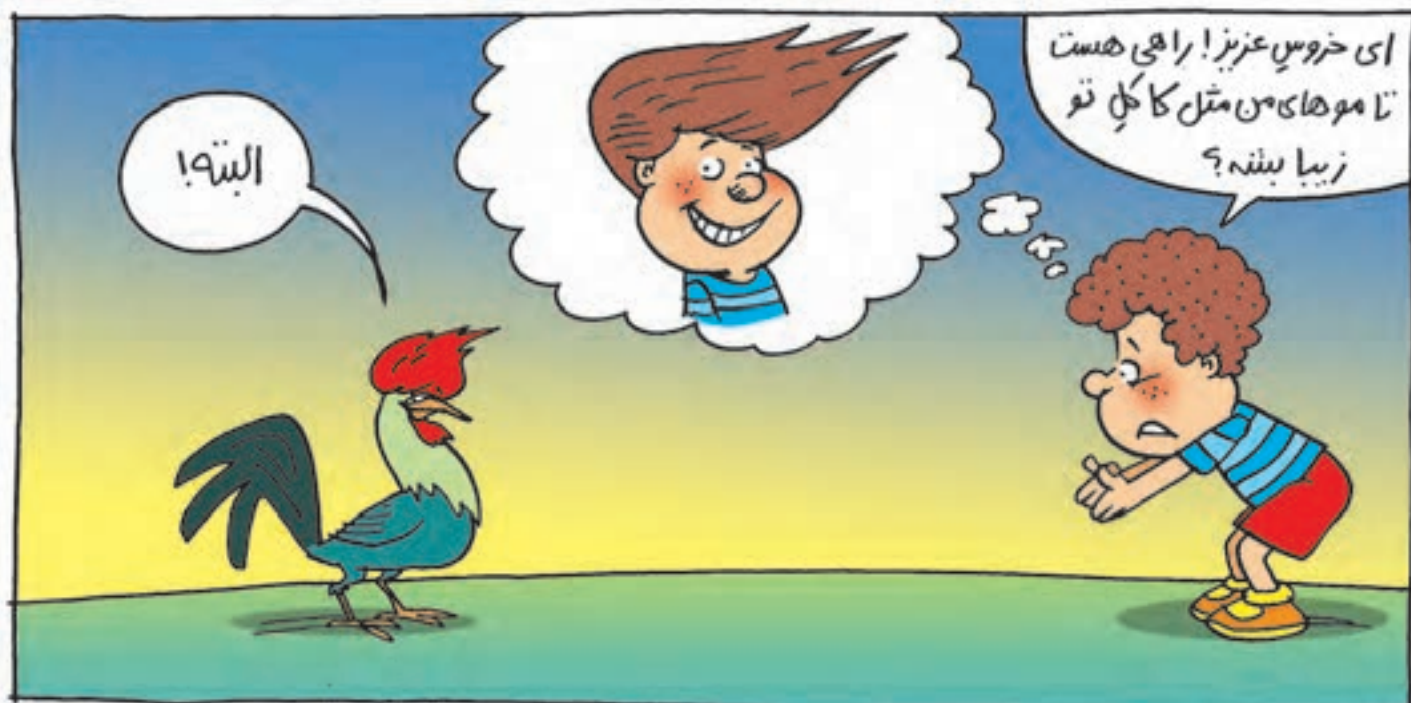


جدول را کامل و رنگ کن.











لاک پشت



عروسی خرگوش‌ها بود. لاک پشت باز هم
دیر رسید. درست وقتی که مهمانی تمام شده
بود و همه مشغول خداحافظی بودند. موش او
را دید و گفت: «فردا جشن تولد من است. لاک





پشت جان! حتماً بیایی.»

لاک پشت گفت: «حتماً می‌آیم.» لاک پشت آماده بود، لاکش از تمیزی برق می‌زد.
پس از همان‌جا به طرف خانه‌ی موش به راه افتاد.

وقتی رسید مهمانی تازه شروع شده بود. لاک پشت خمیازه‌ای کشید و گفت: «به
موقع رسیدم! دوست من تولدت مبارک!» و همان‌جا به خواب رفت!





با معرفی شخصیت‌های
داستان به کودکان، از او
بخواهید در خواندن داستان
شما را همراهی کند.



بادبادک



مار



قورباغه



میمون

موش



بادبادک

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

یک روز،  با عجله پیش  رفت و گفت: «جان! من و  و 

، می‌خواهیم یک  بزرگ درست کنیم و با آن بازی کنیم. تو هم بیا!» 

گفت: «یک  بزرگ! چه خنده دار! شما که بلد نیستید  درست کنید.

گفت: «خب یاد می‌گیریم.»  غش غش خندید و گفت: «چه با مزه! تازه

می‌خواهید یاد بگیرید!» پیش  و  و  برگشت و به آن‌ها گفت که

نمی‌خواهد برای درست کردن  کمک کند.  و  و  مشغول



کار شدند. آن‌ها با کاغذهای رنگی و نخ و چسب شروع کردند به ساختن .

هم آمده بود و از روی شاخه‌ی درخت آن‌ها را تماشا می‌کرد. کم‌کم  

آماده شد. چه  قشنگی!  با خوش‌حالی نخ  را به دست گرفت.

 هم با دمش نخ  را گرفت.  هم نخ را گرفت و هر سه با هم آرام

آرام آن را به آسمان فرستادند.  گفت: «چه  قشنگی! من هم بازی!»

 گفت: «تو برای درست کردن  کمک نکردی.»  گفت: «برای همین

هم نمی‌توانی با آن بازی کنی.»  خیلی دلش می‌خواست  بازی کند.

همین موقع  لابه‌لای شاخه‌های درخت گیر کرد.  گفت: «وای! حالا چی

کار کنیم؟»  گفت: «شاید نخ پاره بشود و باد  را ببرد.» ناگهان 

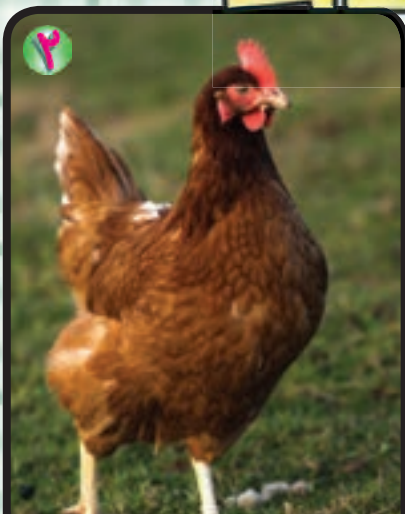
جستی زد و گفت: «من کمک می‌کنم و  را از لابه‌لای شاخه‌ها در می‌آورم!»

 با خوش‌حالی گفت: «و بعد همه با هم بازی می‌کنیم.»

این طوری شد که ,  را از لای شاخه‌های درخت رها کرد و همراه 

و ,  بازی کرد.

قصه‌ی حیوانات



خانم مرغی تصمیم گرفت کمی قدم بزند.



چند روز بود که خانم مرغی روی تخم‌ها نشسته بود و حالا وقت بیرون آمدن جوجه‌ها بود.



وقتی او رفت، تخم‌ها شکستند و جوجه‌ها بیرون آمدند.



او به مزرعه‌ی آن طرف جاده رفت تا به دوستانش سری بزند.



۶

خانم مرغی، صدای او را شنید.



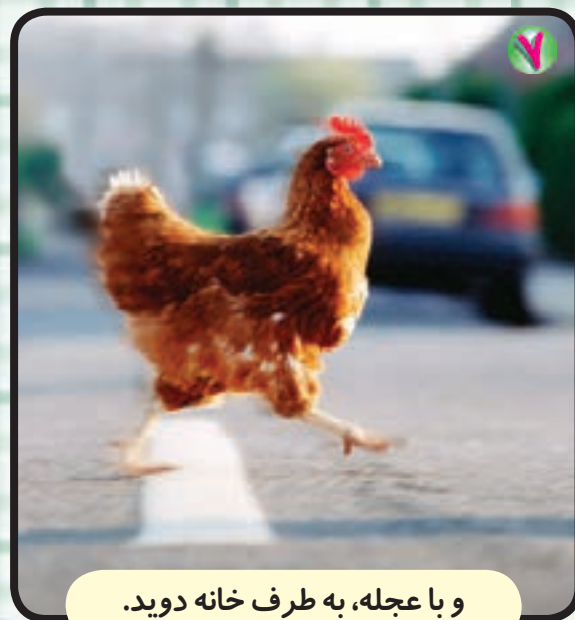
۵

آقا خروسه، پرید روی بلندی و فریاد زد: «خانم مرغی کجایی؟ جوجه‌ها به دنیا آمدند!»



۸

و جوجه‌های کوچولو را زیر بال‌هایش گرفت.



۷

و با عجله، به طرف خانه دوید.





بازی

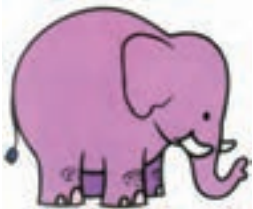
به این شکل‌ها بادقت نگاه کن.

دور حیواناتی که پرواز می‌کنند خط قرمز بکش.

دور حیواناتی که می‌پرند خط سبز بکش.

دور حیواناتی که شنا می‌کنند خط زرد بکش.

دور حیواناتی که راه می‌روند خط آبی بکش.



اگر می‌خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله‌های شما دست نزنند
اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



نام
نام خانوادگی
تاریخ تولد
تحصیلات
نشانی
کد پستی
تلفن
شروع اشتراک از شماره
تا شماره
امضاء

قابل توجه متقاضیان خارج از کشور
بهای یک شماره هفتگی دوست
خاور میانه (کشور های همجوار) ۱۰۰۰۰ ریال
اروپا، افریقا، ژاپن ۱۱۰۰۰ ریال
امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰ ریال
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور
که در ایران سکونت دارند می‌توانند مبلغ فوق را به
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۸ - هر ماه ۴

شماره - هر شماره ۳۰۰۰ ریال

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی
تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲ سپهر
بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶
به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

کاردستی

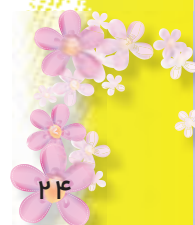
این شکل را از روی خط آبی قیچی کن.

آن‌ها را از قسمت ----- تا بزن.

به قسمت‌های سبز رنگ چسب مایع بزن.

حالا اگر گردن، سر و دم گاو را بچسبانی کاردستی

تو آماده می‌شود!





بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۸

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۵۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲ سپهر

بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۸۸۶ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱)۶۶۷۰۶۸۳۳ درمیان بگذارید.

فرم اشتراک



نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد : ۱۳ / / تحصیلات :

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره : تا شماره :

امضاء

دوستان عزیز! لطفاً پیشنهادات شما را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱)۶۶۷۰۶۸۳۳ درمیان بگذارید.



نشانی فرستنده:



جای تمپر

نشر و ج

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۸۸۶ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

دوست خردسالان



ترانه های ایمنی



مصطفی رحماندوست

قوقو، قاقو

چاقوی تیزی داشتیم

چاقوی تیز ما کو؟

چاقوی تیز که دست و پا نداره

کاری به کار بچه ها نداره

چاقو نه دستِ منه، نه عروسک

نه دستِ پیشی افتاده

نه دستِ موش کوچک

کاری نباشه سر جاش می خوابه

اون جا نخوابه، کار ما خرابه!



